

آیا تهدید بوش

علیه ایران واقعی است؟

آقای بوش در سخنرانی سالانه خود گزارش وضعیت ایالات متحده، که در برابر اعضای سنا و مجلس نمایندگان این کشور در کنگره آمریکا ایراد شد، ضمن تشریح سیاست های دولت خود در زمینه های مختلف داخلی و خارجی، دولت ایران را به حمایت از تروریسم و محرومیت مردم این کشور از آزادی متهم کرد.

رئیس جمهوری آمریکا در بخشی از سخنان خود، که به پیشبرد دموکراسی و ثبات سیاسی در خاورمیانه اختصاص داشت، گفت "ایران هم چنان بزرگ ترین حامی تروریسم در جهان باقی مانده، در صدد دستیابی به تسلیحات هسته ای است در حالی که مردم خود را از آزادی که خواستار آن بوده و استحقاق آن را دارند محروم می کند."

آقای بوش گفت "ما با متحدان اروپایی خود در حال همکاری هستیم تا برای رژیم ایران تصریح کنیم که باید برنامه غنی سازی اورانیوم و هر نوع فعالیت بازپردازش پلوتونیوم را کنار بگذارد و به حمایت خود از تروریسم خاتمه دهد."

رئیس جمهوری آمریکا خطاب به مردم ایران گفت "من امشب به مردم ایران می گویم: همان گونه که شما برای کسب آزادی خود ایستادگی می کنید، آمریکا نیز در کنار شما ایستاده است."

سخنان بوش البته تازگی ندارد. در حدود ۳ سال پیش در سخنرانی معروف خود، ایران؛ عراق و کره شمالی را «محور اهریمنی» خوانده و اعلام کرد که دولت های این کشورها با حمایت از تروریسم، صلح جهانی را تهدید می کنند. پس از آن به عراق

حمله کرد و یک رژیم دست نشانده دیگر به جای صدام گذاشت. هم چنین ماه گذشته، رئیس جمهوری آمریکا گفته بود که دست زدن به عملیات نظامی را برای متوقف کردن برنامه های هسته ای ایران، که آمریکا مدعی است در راستای تولید مخفیانه جنگ افزارهای اتمی ادامه دارد، منتفی نمی داند.

پیش از ارزیابی اینکه آیا دولت بوش حمله نظامی ای به ایران (مانند عراق) را تدارک خواهد دید؛ باید به انگیزه های قلدرمنشی های کنونی دولت آمریکا پرداخت.

انگیزه های واقعی دولت بوش از جنگ افروزی

بر خلاف گفتار بوش انگیزه اصلی برای تهاجمات نظامی به عراق (و احتمالاً ایران) به ارمغان آوردن «دمکراسی» و آزادی نیست! دمکراسی تحمیلی بر عراق را مشاهده کردیم! یکی از انگیزه های مهم حمله نظامی آمریکا به خاک عراق (و حمله احتمالی به ایران) دسترسی به منابع نفتی این کشور ها است. شرکت های نظیر اسو، تکزاکو، هالی برتون (که «دیگ چینی» معاون رئیس جمهور آمریکا در حدود ۶۰۰ هزار دلار در سال از آن شرکت حقوق می گیرد)؛ و سایر شرکت ها نفتی از توفیق این تهاجم نظامی دینفع بوده و درآمد نفتی خود را برای سال های سال افزایش خواهند داد. اما علت اصلی حمله نظامی، صرفاً «نفت» نیز نیست. انگیزه اصلی را بایستی در بحران اقتصادی عمیق نظام امپریالیستی آمریکا جستجو کرد.

اقتصاد آمریکا از بهار سال ۲۰۰۰ (۱۸ ماه پیش از واقعه ۱۱ سپتامبر) ، پس از یک دهه رونق اقتصادی، دچار بحران عمیقی شد. نشانه این بحران اقتصادی در سقوط تدریجی بازار بورس «نسدک» (Nasdaq) که شامل سهام بسیاری از شرکت های تولیدی به ویژه کامپوتری بود، نمایان شد؛ هم چنان «داو جونز اینداستریال» (Dow Jones Industrial) زیر ضرب بحران اقتصادی رفت. بازار بورس نسدک تا سال ۲۰۰۱ در حدود ۳ تریلیون دلار از ارزش خود را از دست داد. امروز این رقم به ۴ تریلیون دلار رسیده است. بسیاری از سهام داران، سرمایه های

کلان خود را از دست دادند. تولید صنایع بزرگ سیر نزولی را آغاز کرده و بیکاری بی سابقه ای گریبان کارگران و کارکنان کارخانه ها و شرکت ها را گرفت. میزان بیکاری، چند ماه پیش از سپتامبر ۲۰۰۱، از ۳ درصد به ۵ درصد افزایش یافت. تنها در مدت دو سال ریاست جمهوری بوش ۲ میلیون نفر بیکار شدند. این ارقام حداقل در دو دهه گذشته بی سابقه بوده اند.

دوره اخیر، پایان دوره «طلایی» سیاست های «نئولیبرال» جناح محافظه کار، که توسط ریگان آغاز شده و در دوره بوش پدر ادامه یافته و پس از فروپاشی شوروی تحکیم یافته بود، را نشان می دهد. اما با آغاز دوره بحران اقتصادی، تمام نقشه های درازمدت دولت آمریکا به بن بست رسید. در نتیجه، در دوره پیش از واقعه ۱۱ سپتامبر، نظریه پردازان هیئت حاکم آمریکا دست بکار شده تا سیاست های «نوینی» را برای حل این بحران عمیق اقتصادی ارائه دهند. اما سیاست های طرح شده، چندان نوین نیز نبودند. این ها سیاست هایی بودند که از دو دهه پیش و به ویژه پس از فروپاشی شوروی از سال ۱۹۹۰ در میان هیئت حاکم آمریکا در جریان بوده است. آنچه امروز «دکترین بوش» نام گرفته است؛ ریشه در این نظریات دارد.

جناح «محافظه کاران نوین» یا جناح «شاهین» که امروز کل مقام های اجرایی هیئت حاکم را در کابینه بوش در دست گرفته، از دهه پیش بر این باور بود که برای جلوگیری از بحران های اقتصادی نظیر ۱۹۳۰ در آمریکا، می بایستی که پس از دوره جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق، به شکل یک سویه (unilateral) به مسایل جهان برخورد کرد. مهره های اصلی این نظریه افرادی مانند پال والفویچ (نظریه پرداز اصلی) - معاون دونالد رامسفیلد؛ ریچارد چینی- معاون رئیس جمهور؛ دونالد رامسفیلد- وزیر دفاع؛ ریچارد پرل- مشاور رئیس جمهور؛ کاندولیزا رایس - وزیر امور خارجه؛ هستند. این باند سیاسی در مقابل جناح «کبوتر» که مدافع برخوردی متعادل و چندین سویه (multilateral) به مسایل جهانی بودند، قرار گرفت.

این نظریات توسط این باند از سال ۱۹۹۱ به شکل علنی ارائه داده شد. برای نمونه ریچارد چینی، وزیر دفاع وقت در کابینه بوش پدر، خطاب به کمیسیون دفاع سنا در ۲۱ فوریه ۱۹۹۱ در آستانه حمله نظامی به عراق چنین اظهار داشت: "این جنگ پیش درآمدی بر نوع منازعاتی است که ما احتمالاً در عصر جدید با آن سروکار خواهیم داشت.... غیر از آسیای جنوب غربی، ما در اروپا، آسیا، اقیانوس آرام و آمریکای لاتین و مرکزی نیز منافع عمده ای داریم. ما باید سیاست ها و نیروهای خود را به شکلی سازمان دهیم که قادر باشند در آینده از بروز چنین خطرات منطقه ای جلوگیری کرده و یا سریعاً آنان را سرکوب کنند".

گرچه این نظریات در آستانه جنگ فوریه ۱۹۹۱ و دوره شکوفایی اقتصادی آمریکا تعیین کننده نبود؛ اما در اواخر دهه ۱۹۹۰ با آغاز بحران اقتصادی، این نظریات تقویت گشته و در سال ۲۰۰۰ جورج بوش با تقلب انتخاباتی آشکار برای اجرای سیاست های این جناح انتخاب شد. اتفاق ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در واقع مانند هدیه ای بود که به منظور به اجرا گذاشتن سیاست هایی که بیش یک دهه تدارک دیده شده بود، از آسمان نازل شد. چنانچه بن لادن ۱۱ سپتامبر را سازمان داده باشد؛ بیشترین خدمت را برای اجرای برنامه های این باند، انجام داد.

پس از ۱۱ سپتامبر همان مواضع؛ اکنون به عنوان نظریات رسمی دولت آمریکا در سندی تحت عنوان: «استراتژی امنیت ملی ایالات متحد آمریکا» به این صورت فرموله شد:

۱. حفظ و تامین هژمونی بلا منازع نظامی آمریکا در جهان به عنوان تنها ابر قدرت نظامی.

۲. آمادگی مطلق دولت آمریکا برای حمله نظامی «پیشگیرانه» علیه هر کشوری و نیرویی در جهان که امنیت و منافع ملی آمریکا را به مخاطره می اندازد.

۳. معافیت آمریکایی ها در خارج از آمریکا از گونه محکومیت جنایی بین المللی.

تهاجم به خاک افغانستان و پس از آن عراق، آغاز اجرایی این برنامه را در سطح جهانی به نمایش می گذارد. تهدیدات به حمله نظامی احتمالی به ایران نیز بر مبنای این سیاست است.

بودجه نظامی دولت آمریکا در راستای تحکیم این سیاست طرح ریزی شده است. بودجه نظامی آمریکا از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تا به امروز نزدیک به ۱۶۰ میلیارد دلار افزایش یافته است. با درخواست یک بودجه ۷۵ میلیارد دلاری از کنگره آمریکا در ۲۵ مارس ۲۰۰۳، این رقم به ۳۵۹ میلیارد دلار رسیده است، و به احتمال قوی در ماه های آینده با انتخاب مجدد بوش؛ به چند برابر آن خواهد رسید. در عین حال مجتمع های نظامی و شرکت های صنعتی- نظامی نقداً دست به کار شده اند. شرکت هایی نظیر نورت روپ، لاکهید، جنرال دینامیک و بوئینگ، تولیدات نظامی خود را افزایش داده اند.

آیا حمله نظامی به ایران قریب الوقوع است؟

گرچه تمایل ذاتی دولت بوش بر اساس جنگ افروزی و تهاجمات نظامی بنا شده است؛ اما بر خلاف گرایش های بورژوا و خرده بورژوایی اپوزیسیون؛ که از ابتدایی قیام بهمن ۱۳۵۷ که روزشماری کرده که روزی آمریکا به ایران قشون بفرستد و آخوندها را با یک رژیم طرفدار غرب جایگزین کند؛ دولت آمریکا همواره ترجیح داده است که با رژیم سرمایه داری (آخوندی) ایران به توافق برسد. زیرا بدیل بورژوایی بهتری وجود نداشته است. سلطنت طلبان و وابستگان به رضا پهلوی که از اعتبار سیاسی کافی در ایران برخوردار نبوده (هرچند هم فریاد سوسیال دمکرات شدن و وحدت با سایرین را بکشند). مَهر و نشان رژیم شاهنشاهی و ساواک و شعبان بی مخ ها بر پیشانی آن ها برای همیشه حک شده است. مجاهدین که هیچگاه به یک بدیل بورژوایی مبدل نشدند و قمار سیاسی آن ها در مورد وابسته کردن خود به رژیم صدام مفتضحانه با شکست روبرو شد. اصلاح طلبان نیز بی رمق و بی عرضه از آب

در آمدند. گرچه دولت آمریکا همه این بدیل‌ها را در ترشی برای روز مبدا خوابانده؛ اما چشم اندازی اصلی آن معامله با خود رژیم جمهوری اسلامی است.

واضح است که برای متعادل کردن وضعیت به نفع خود، امپریالیزم باید با دو روش و یا دو زبان با رژیم برخورد کند. زبان ملایم، که تا کنون توسط دول اروپایی به ویژه سه دولت بریتانیا؛ فرانسه و آلمان، اتخاذ شده و ادامه دارد. و زبان قلدر منشی و زور که توسط بوش ابراز می‌گردد. در واقع اختلاف اساسی بین دولت آمریکا و دول اروپایی بر سر وضعیت ایران وجود ندارد (اختلافات تاکتیکی و جرنی هستند). سفر اخیر کاندولیزا رایس به بریتانیا و آلمان نشانگر این توافق عمومی است. این دو روش هر دو برای به صراط مستقیم هدایت کردن رژیم ایران طراحی شده اند. سخنان آقای بوش در کنگره نیز حاکی از آن بود که در حالیکه دولت وی ساختار سیاسی و سیاست های جمهوری اسلامی را قابل قبول نمی‌داند، اما مایل نیست با نفی تلاش های دیپلماتیک کشورهای اروپایی در مورد برنامه هسته ای ایران و مسایل دیگری مانند وضعیت حقوق بشر، باعث تیرگی روابط آمریکا با اروپاییان شود و حمایت آنان را در برخوردهای بین المللی، از جمله در مورد ایران، از دست بدهد.

واکنش رژیم جمهوری اسلامی به دولت بوش نیز با وجود «اعتراضات» و «مقاومت ها» ظاهری؛ از سه سال پیش تا کنون بطور کیفی تغییر کرده است. برای نمونه سه سال پیش زمانی که بوش ایران را یکی از «محورهای اهریمنی» معرفی کرد؛ دبیر شورای نگهبان، احمد جنتی، سخنان بوش را «تعجب آمیز» خواند و او را به «دیوانه ای» تشبیه کرد که «حتی مصلحت کشور خود را نمی‌داند»؛ خامنه ای، بوش را چنین توصیف کرد که «به خون انسان ها تشنه است» و نهایتاً خاتمی سخنان بوش را «اهانت آمیز» خواند. اما این بار هیچ واکنش خصمانه از سوی رژیم دیده نشده است. برعکس؛ حسین موسویان، یکی از اعضای اصلی تیم مذاکره کننده ایرانی، در مصاحبه ای با روزنامه بریتانیایی فایننشیل تایمز (تایمز مالی) که روز

پنجشنبه ۱۵ بهمن ۱۳۸۳ منتشر شد، ضمن اعتراض به عدم سرعت کافی ارتباط گیری بین دول اروپایی و ایران؛ گفت که با شرکت دولت آمریکا در مذاکرات هسته ای در کنار دول اروپایی و رژیم مخالفتی ندارد! سران رژیم اینبار فقط ادعاهای بوش را مبنی بر تدارک رژیم برای دسترسی به برنامه هسته ای را نا درست اعلام کردند. این واکنش های اخیر نشان دهنده تمکین رژیم به امپریالیزم است. تنها دعوا بر سر گرفتن امتیازات بیشتر از آن ها است.

از سوی دیگر خاتم رایس در مصاحبه مطبوعاتی ۳ فوریه ۲۰۰۵ در پاسخ به سوالی در مورد شرایطی که ممکن است حمله نظامی آمریکا به ایران را در پی داشته باشد، گفت که چنین حمله ای در حال حاضر در دستور کار دولت ایالات متحده نیست و افزود که در برخورد با برنامه هسته ای ایران، هنوز راه های دیپلماتیک در اختیار است. به سخن دیگر دولت آمریکا به شرطی که رژیم همین روال تمکین را به انتها منطقی خود برساند با این رژیم کاری ندارد. حتی اگر آن مستبدترین رژیم جهان باشد و اختناق بر مردم اعمال کند.

اضافه بر این ها و به ویژه پس از تجربه فاجعه آمیز در عراق تناسب قوا برای یک حمله نظامی دیگر نمی تواند در دستور روز آمریکا قرار گیرد. دولت آمریکا برای مدت طولانی مجبور است در عراق باقی بماند و به اندازه کافی توان یک حمله نظامی به ایران را ندارد.

«تروریزم» و دولت بوش

جورج بوش در سخنرانی اخیر؛ خود را مدافع آزادی و دموکراسی معرفی کرده و علیه تروریزم به مخالفت پرداخته است. اما او فراموش کرد به این واقعیت اشاره کند که در رأس دولت های تروریستی؛ خود دولت آمریکا و سازمان جاسوسی «سیا» قرار گرفته است. مگر «صدام» و «بن لادن» از دست پرورده های همان سازمان جاسوسی «سیا» نبوده اند؟ مگر «تروریست» های امروزی همان کسانی نیستند که

توسط دولت آمریکا مسلح به سلاح های سنگین شده تا اهداف و سیاست های دولت آمریکا را در سرکوب مردم کردستان و جنگ علیه روسیه دنبال کنند؟ مگر دولت آقای خاتمی تا سال پیش به عنوان یک دولت «معتدل» و اصلاح طلب مورد حمایت دولت آمریکا قرار نگرفته بود؟ مگر در ماه های پیش «جک استرو»، وزیر خارجه بریتانیا، به ایران سفر نکرده و زدوبندهای پشت پرده با سران رژیم انجام نداده است؟ چطور صدام حسین تا آنجایی که دست به سرکشی علیه دولت آمریکا نزده بود، از متحدان آمریکا شناخته شده بود؟ مگر جنایت های رژیم صدام علیه مردم کُرد به مراتب فاجعه انگیزتر از حمله نظامی وی به کویت نبود؟ چطور دولت آمریکا کوچک ترین اعتراضی به استفاده از مواد شیمیایی و قتل و عام مردم کردستان نکرد؟ چطور آقای بوش در مقابل قتل های زنجیره ای و کشتار دانشجویان و کارگران شریف ایران در مقابل مجلس، حکومت خاتمی را «تروریست» خواند؟ آیا «تروریزم» بنا به دلخواه آقای بوش تعریف می شود؟ همین آقای بوش چرا نمی گوید که در مقام فرمانداری ایالت تکزاس حکم اعدام چند نفر را امضاء کرده است؟ چرا آقای بوش در مورد نقش سیا در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ایران علیه حکومت دکتر مصدق، کودتای در شیلی علیه حکومت «آلنده» و فجایع مکرر سازمان اطلاعاتی «سیا» در به قتل رساندن شریف ترین انسان ها جهان سخنی به میان نمی آورد؟

بدیهی است که این تناقض گویی ها ریشه در ماهیت تروریستی خود دولت آمریکا دارد. اگر قرار است تروریزم از جهان ریشه کن شود بایستی خود «اهریمن» در وهله نخست نابود گردد. تا زمانی که دموکراسی واقعی در سراسر جهان وجود نداشته باشد و اهریمن اصلی حضور داشته باشد، چنین «محور» هایی اهریمنی ای بازتولید می گردند- حتی اگر برخی از آن ها مهار شوند.

چرخش رژیم و وضعیت جنبش کارگری

بلافاصله پس از اشغال خاک عراق توسط دول آمریکا اقتدار گرایات چرخشی در سیاست خود نسبت به دولت آمریکا نشان دادند. در رأس این چرخش رفسنجانی قرار گرفته بود. فصل نامه «راهبرد» که از سوی مرکز تحقیقات استراتژیک وابسته به مجمع تشخیص مصلحت نظام ایران منتشر می شود در نخستین شماره خود پس از اشغال عراق؛ در مصاحبه ای ۲۴ صفحه ای با اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس این مجمع به چاپ رسانده که وی در آن به نقش مجمع در حل مشکلات میان ایران و آمریکا پرداخت. او در این مصاحبه ذکر می کند که «ما به عنوان مسلمان هیچ مشکلی نداریم که هریک از مسائل خارجی را که گریبانگیر ماست حل کنیم ... ما اصلی در اسلام داریم و آن تقدم مصلحت اقوا بر مصلحت ضعیف است ... اصلاً مجمع تشخیص مصلحت از این خاستگاه به وجود آمده است.» وی به نظریه خمینی اشاره کرده که گفته بود نماز و روزه را هم می توان به خاطر مصلحت نظام تعطیل کرد و گفته است: «اینکه بیاییم کشورمان را به خطر بیندازیم و خیال کنیم داریم اسلامی عمل می کنیم، اسلامی نیست.» وی در این مصاحبه اذعان کرد که دستگاه سیاست خارجی ایران به دلیل کم تجربگی دست اندرکارانش در موارد زیادی فرصت هایی را از دست داده اما اکنون به شرایطی رسیده است که مسائل سیاسی دنیا را می فهمد و می تواند تجزیه و تحلیل کند!

در پی این اظهارات؛ جهت گیری نوین باند راست در راستای جلب اعتماد دول غربی صورت پذیرفت. بدیهی است که دول امپریالیستی نیز برای سرمایه گذاری در ایران و چپاول منابع نفتی و استفاده از نیروی کار ارزان؛ برایشان تفاوتی نمی کند که کدام یک از باندهای حکومتی در قدرت باشد، تا مدامی که منافع آن ها تضمین گردد. و اکنون باند راست چنین نقشی را عهده دار شده است.

در چنین وضعیتی جنبش کارگری ایران وارد مرحله نوینی از حیات سیاسی خود می گردد. احیای یک نظام سرمایه داری «مدرن» و مرتبط به سیاست های بانک های

جهانی و نظام سرمایه داری جهانی در دستور روز سرمایه داری ایران قرار گرفته است. این روند به مفهوم تداوم سرازیر شدن سرمایه های خارجی به ایران خواهد بود. سرمایه داری بین المللی در دوره آتی با وارد کردن وسایل یدکی، تعلیم دادن تکنیسین ها و تکنوکرات ها، مدیران حرفه ای، وارد صحنه بکر اقتصادی ایران خواهند شد.

به گردش افتادن چرخ های کارخانجات، همراه است با اشتغال کارگران در سطحی عالی تر و منظم تر از گذشته. با اشتغال کارگران، به تدریج نا اطمینانی و نا امنی شغلی (ترس از دست دادن شغل) در میان کارگران کاهش یافته، و این روند به نوبه خود اعتماد به نفس در میان کارگران را تقویت خواهد کرد. اما؛ این روند به این جا خاتمه نخواهد یافت. سرمایه داری نوپا و مدرن که سال های سال به علل عوامل مختلف نظیر جنگ؛ سرکوب، سیاست های اشتباه اقتصادی و ندانم کاری های سران رژیم از معرکه عقب افتاده است، برای جبران عقب افتادگی، مجبور به اعمال شدت «کار» خواهد شد. ماشین آلات نوین و پیشرفته، مدیران تحصیل کرده و وارد به امور مدیریت، برنامه ریزی های عقلایی اقتصادی، شدت کار را در میان کارگران افزایش داده و در نتیجه کارگران را محکوم به تحمل استثمار مضاعف خواهد کرد. استثمار مضاعف همراه با اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر، نیز خود نشانگر مرحله نوینی از مبارزات کارگری است.

برای نخستین بار در بیش از دو دهه حاکمیت سرمایه داری، تضاد «کار» و «سرمایه» به شکل ملموس تر و مشخص تر از پیش ظاهر می گردد. هم چنین ابزار کار، هم سرمایه داران و هم کارگران نیز تغییر خواهد کرد. اگر در گذشته تحمیل یک «قانون کار» قرون وسطی ای همراه با سرکوب عریان کارگران بخشی از سیاست رژیم بود؛ در دوره آتی، «قانون کار» نوین ظاهرا مترداف با قوانین و عرف های بین المللی تدوین می گردد. ابزار کار سرمایه داران برای اعمال استثمار مضاعف،

ایجاد نهاد ها و قوانینی است که مورد پذیرش بانک های بین المللی و دول سرمایه داری جهانی قرار گیرد.

بدیهی است که کارگران ایران برای سازماندهی مبارزات ضد سرمایه داری خود وارد مرحله نوینی خواهند شد. مبارزات کارگران پس از اول ماه مه سال پیش نشانگر تغییر در تناسب قوا به نفع کارگران است. در محور مطالبات کارگری ایجاد تشکل های مستقل کارگری است. اما تشکل های مستقل کارگری به شکل خودجوش و یا توسط «سازمان بین المللی کار» ایجاد نمی گردد؛ و چنان چه ایجاد گردد در تقابل با مطالبات محوری کارگران (حق اعتصاب؛ کنترل کارگری؛ افزایش دستمزدها مترادف با تورم و غیره) قرار خواهد گرفت. تشکل های مستقل کارگری تنها می تواند توسط خود کارگران ایجاد گردد. برای تدارک چنین تشکلی کسب اعتماد به نفس و یافتن اشکال خودسازماندهی مسئله اساسی است. این امر شدنی نیست مگر حضور فعال کارگران در صحنه سیاسی.

برای مداخله مؤثر در جنبش کارگری؛ تدوین یک برنامه عمل کارگری متکی بر مطالبات دمکراتیک و صنفی و انتقالی کارگران در دستور روز قرار می گیرد. کارگران و جوانان در عین حال بایستی نمایندگان خود را به جامعه معرفی کرده و بر محور این شخصیت ها برنامه عمل کارگری را در سطح جامعه ارائه دهند.

۱۷ بهمن ۱۳۸۳

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمل: yasharzarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری